

شیوه‌های شخصیت‌پردازی در رمان کلیدر

دکتر فاطمه حیدری^۱، فرناز وفایی دیزجی^۲

چکیده

عنصر شخصیت در روایت داستان، مهم‌ترین عامل طرح داستان است. داستان به وقایع مربوط به زندگی مردم می‌پردازد، بنابراین رمان‌نویس بسته به نوع رمانی که می‌نویسد شخصیت‌های داستانی خود را خلق می‌کند. محمود دولت‌آبادی از بزرگ‌ترین نویسندگان رئالیست ایران در رمان ده جلدی خود "کلیدر" به آفرینش بیش از صد و بیست شخصیت زن و مرد و کودک می‌پردازد. تعدد شخصیت‌ها در این رمان، آن را به بهترین منبع برای بررسی انواع شخصیت‌های داستانی تبدیل کرده است. این مقاله بر آن است تا شیوه‌ها و شگردهای شخصیت‌پردازی و انواع شخصیت را در رمان "کلیدر" بررسی نماید.

کلیدواژه‌ها: شخصیت اصلی، شخصیت فرعی، سیاهی لشکر، شخصیت

صحنه.

مقدمه

انواع ادبیات داستانی به بنایی می‌مانند که از اجزایی مختلف تشکیل شده‌اند، این اجزا در اصطلاح ادبی «عناصر داستان» نامیده می‌شوند، اجزا و عناصر داستان به گونه‌ای بیان می‌شوند که خواننده بتواند آن‌ها را عینی و زنده تصور کند. خلق اشخاص، گفت و گو، رخدادها، موقعیت‌ها، طرح، صحنه، گره افکنی، کشمکش، حقیقت‌مانندی و... با توجه به موضوع و مفاهیم آن انتخاب می‌شوند و این امر همگام با نوشتن داستان انجام می‌شود.

مهم‌ترین عنصر روایت داستان، شخصیت است. شخصیت داستانی «مهم‌ترین عنصر منتقل‌کننده داستان و مهم‌ترین عامل طرح داستان» است (عبداللہیان، ۱۳۸۱: ۵۲). شخصیت یکی از عناصر عینیت‌دهنده به زندگی اجتماعی در داستان و مایه قوام آن است. شخصیت، محوری است که تمامیت داستان بر مدار آن می‌گردد. رشته حوادث را شخصیت‌ها به وجود می‌آورند. «ماجرای هر داستانی حول یک شخصیت شکل می‌گیرد ماجرا از او شروع و به او ختم می‌شود، او ماجرا را پیش می‌برد و ماجرا او را.» (سنایور، ۱۳۸۳: ۴۵) هر چه واقعیت در این عنصر بیشتر باشد مقبولیت آن بیشتر خواهد بود. «شخصیت شبیه‌سازی از موجود زنده نیست، شخصیت موجودی تخیلی است، شخصیت من تجربی است» (کوندر، ۱۳۸۷: ۱۱). تعریف ارسطو از شخصیت، نخستین تحلیل در این باره است. به عقیده او، شخصیت‌های نمایشی افرادی هستند که اعمال قهرمانان واقعی را تقلید می‌کنند تا باعث خیال‌انگیزی شوند» (عبداللہیان، ۱۳۸۱: ۵۴). پس از ارسطو، شاگردش تتو فراستوس طرح‌های منشوری را که مجموعه‌ای از تیپ‌های مختلف در آن گرد هم می‌آمدند پایه‌گذاری کرد، ریشه واژه کارکتر که از کلمه *karassein* و به معنی حکاکی است برای طرح‌های مذکور به کار می‌رفته است (براهنی، ۱۳۷۹: ۲۴۹). بحث شخصیت در قرون وسطی بر اساس اخلاط چهارگانه طب قدیم و

سپس از قرن هفدهم به بعد بخصوص در رمان روان‌شناختی به اوج رسید و منجر به پدید آمدن علمی به نام چهره‌شناسی شد. هنری جیمز در مقاله هنر رمان به شخصیت‌پردازی پرداخت (عبداللهیان، ۱۳۸۱: ۵۳-۵۵).

محمود دولت‌آبادی (سبزوار/۱۳۱۹) از نویسندگان نسل سوم داستان‌نویسی، جایگاهی انکارناپذیر در حوزه ادبیات رئالیستی و ادبیات اقلیمی ایران دارد، وی با چاپ داستان کوتاه ته شب در مجله آناهیتا در ادبیات داستانی ایران ظهور کرد و آثار بسیاری چون عقیل عقیل، جای خالی سلوچ، روزگار سپری شده مردم سالخورده، گاواره‌بان، از خم چنبر، آوسنه باباسبحان، کلیدر و... را خلق کرد. این نویسنده روستایی‌نویس، رمان بلند کلیدر را در ده جلد طی پانزده سال نوشت نگارندگان در این مقاله به تحلیل شخصیت‌پردازی و انواع شخصیت در این رمان پرداخته‌اند، شخصیت‌پردازی یکی از عناصر داستان است که در حیطه سبک‌شناسی روایت قرار می‌گیرد، از آن رو که کلیدر نماینده اوج نویسندگی دولت‌آبادی و حجیم‌ترین رمان فارسی است می‌توان به تحلیل انواع گوناگون اشخاص داستانی در آن، در زمان اوج نویسندگی این نویسنده پرداخت.

پیشینه تحقیق

در کتب و مقالاتی چند درباره عناصر داستان‌های دولت‌آبادی نقد و بررسی شده است مانند: نقد آثار دولت‌آبادی اثر عبدالعلی دستغیب، نقد و تفسیر آثار محمود دولت‌آبادی اثر محمدرضا قربانی، مقالات: کلیدر دولت‌آبادی از رضا قانون‌پرور، مجله ادبیات داستانی، نشریه علوم انسانی، ایران‌نامه، زمستان ۶۷ شماره ۲۶، ویژگی‌های زبان روایت در سه اثر محمود دولت‌آبادی، از حسین حسن‌پور آلاشتی، کاوش‌نامه، سال هشتم، شماره ۱۴، نقد حماسه و تراژدی بر اساس کلیدر دولت‌آبادی از قهرمان شیری، کاوش‌نامه، سال ۸۸، شماره ۱۸، نثر دولت‌آبادی، از قهرمان شیری،

مجله علمی-پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد شماره ۱۴۳، کلیدر دولت‌آبادی و فلسفه مداخله‌گری در روایت، از قهرمان شیر، مجله جستارهای ادبی دانشگاه فردوسی مشهد سال ۸۸، شماره ۱۶۴ و... در این مقاله کوشش بر آن است تا شیوه‌های شخصیت‌پردازی و انواع شخصیت‌ها بررسی و جدول آماری ارائه شود.

الف) روش‌های شخصیت‌پردازی در کلیدر

شخصیت با توجه به مکتب‌های ادبی از ویژگی‌های مختلف برخوردار است. شخصیت در آثار رئالیستی زائیده شرایط عینی و موجودی کاملاً اجتماعی است و نیروهای بالقوه او در جریان حوادث داستانی به فعل در می‌آید، در واقع نسخه مشابهی از اشخاص جامعه است و خمیر مایه او از دنیای پیرامون نویسنده گرفته شده است، بنابراین رمان از لحاظ مطالعات اجتماعی، جامعه‌شناسی، تاریخی و مردم‌شناسی ارزش بسیاری دارد.

کلیدر رمانی رئالیستی است و دولت‌آبادی شخصیت‌های داستان بسیار بلند خود را بر اساس الگوهای واقعی و برگرفته از واقعیت اجتماع آفریده و موفق شده «خواننده را همراه خود به صحنه‌های زنده‌ای از زندگی روستایی و ایلی ببرد» (میرعابدینی، ۱۳۸۳: ۱۶۳). اشخاص داستانی رمان رئالیستی مانند اشخاص دنیای واقعی دارای ابعاد روحی، جسمی و رفتاری متعددند و از طریق این ابعاد خود را به مخاطب می‌شناسانند. داستان‌نویس به طور کلی در شخصیت‌پردازی به دو تدبیر متوسل می‌شود: ۱. تدابیر گزارشی (توصیفی یا مستقیم) که از این طریق نویسنده مستقیماً و از زبان روای، با استفاده از شیوه گزارشی شخصیت را معرفی می‌کند. ۲. تدابیر نمایشی (غیرمستقیم) که به شخصیت اجازه داده می‌شود تا با رفتار و گفتار خود خویشتن را معرفی کند (یونسی، ۱۳۸۶: ۳۶). شیوه نمایشی بیشتر برای داستان‌های کوتاه به کار می‌رود، زیرا نویسنده مجال توصیف مستقیم جزئیات و خصوصیات شخصیت‌های داستان خود را ندارد، اما

عرصه وسیع رمان، میدان مناسبی برای شخصیت‌پردازی به شیوه گزارشی و مستقیم است «در این روش گاهی از زاویه دید فردی در داستان، خصوصیت‌ها و خصلت‌های شخصیت‌های داستان توضیح داده می‌شود... رمان کلیدر... با چنین روشی نوشته شده است و شخصیت‌های داستان را نویسنده دانای کل با شرح و تفسیر ارائه داده است.» (میرصادقی، ۱۳۸۱: ۸۱-۸۷) ویژگی بارز شخصیت‌پردازی دولت‌آبادی توصیف مستقیم ویژگی‌های ظاهری و درونی شخصیت‌ها حتی سیاهی لشکرهاست. اما اگر دولت‌آبادی تنها به این روش متوسل می‌شد داستان وی شکل مقاله و گزارش می‌یافت، بنابراین وی هر دو شیوه شخصیت‌پردازی را به کارگرفته است. در شیوه نمایشی یا غیر مستقیم عواملی چون رفتار و اعمال، گفت و گو، نام و چهره‌پردازی نقش مهمی ایفای می‌کنند. در کلیدر اعمال و رفتار اشخاص در پیوند با کیفیات روحی و اخلاقی خود، با هم‌نوعان و با محیط مادی و حتی عوامل بی‌جانی که آن‌ها را احاطه کرده تصویر می‌شوند، گفت و گوی اشخاص داستان با یک‌دیگر، سطح کلمات، دایره واژگان، لحن، تن صدا، لغزش‌های زبانی، ویژگی‌های روحی آن‌ها را بر ملا می‌سازد.

در برخی از داستان‌ها نام انتخابی می‌تواند گویای خصوصیات درونی شخصیت باشد حتی بی‌نامی یا القاب و عناوین می‌تواند جنبه نمادین به داستان بدهد. «نام بخشی از هویت یک فرد است. عنوانی است مظهر هر چه کرده‌اید و هر چه هستید... نام خانوادگی یک شخصیت، باری قومی و حتی نژادی را دارد... گاهی در داستان‌های تمثیلی، شخصیت‌ها نام‌های نمادین پیدا می‌کنند» (اسکات کارد، ۱۳۸۷: ۱۰-۲۹). اگر توصیف اجزای صورت و ظاهر شخصیت در داستان کم‌تر شده و بر حالات و احساسات تاکید شود در هر حال چهره ظاهری و درونی شخصیت تبیین می‌شود.

داستان کلیدر در سال ۱۳۲۵ در شهر سبزوار آغاز می‌شود، اشخاص کلیدر، همواره در تشویش‌ها و تردیدهای ذهنی و هراس از دست دادن موقعیت مالی و عاطفی هستند، مارال و گل محمد در مرکز حوادث رمان قرار دارند اما با ورود داستان به بعد

سیاسی - اجتماعی، گل محمد در بطن حوادث و مارال در پس زمینه قرار می‌گیرد؛ ستار بخش وسیعی از فضای ذهنی رمان را به خود اختصاص می‌دهد، وی دنباله‌رو گل محمد، ولی تجسم بخش قهرمان ملی ستارخان است. این رمان پرحادثه و شخصیت در آغاز ورود هر آدم به داستان به تفصیل به معرفی ظاهر و گذشته او می‌پردازد تا انگیزه و علت رفتارهایش را بیان کند. دولت‌آبادی با گزینش زاویه دید دانای کل به خلق داستان می‌پردازد و با استفاده از تک‌گویی شخصیت‌ها درون پیریشان هر یک را توصیف می‌کند.

«در ادبیات رئالیستی، جریان روایی نامنقطعی بین متن و دنیای واقعی وجود دارد، نویسنده به‌طور صریح در داستان ظاهر نمی‌شود بلکه حضور او صرفاً به صورت یک صدا است که به نحوی غیر مستقیم خواننده را به سمت تفسیر «درست» مضامین رمان هدایت می‌کند» (هانبول و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۰۴). این صدا در کلیدر عمدتاً به صورت سوم شخص دانای کل و گاهی به صورت ضمیر اول شخص کار روایت را پیش می‌برد. در برخی رمان‌ها راوی با گفتن «خوانندگان محترم» یا «خوانندگان عزیز» از برقراری ارتباط صریح با مخاطب استفاده می‌کند، در کلیدر نیز گاه زاویه دید به اول شخص بدل می‌شود و خواننده را مورد خطاب قرار می‌دهد: «مدیار، هم‌چنان که پیش‌تر گفته‌ام، خردی‌تر برادر بلقیس بود» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ج ۱: ۱۳۰). گاهی راوی در مقابل خواننده نشست و داستان را روایت می‌کند: «نمی‌دانم از حیث این که در لحظه‌های التهاب دشوارتر می‌توان تنهایی خود را تاب آورد» (همان، ج ۱: ۱۱۵)، اما ضمیر دوم شخص به لحاظ فنی ضمیری متغیر و قابل انتقال است این ضمیر در کلیدر به دو گونه بیان می‌شود:

۱. راوی دوم شخص در قالب شخصیت ژنریک سایر شخصیت‌ها را طرف خطاب قرار می‌دهد و احساسات و عقاید خود را درباره آن‌ها و ماجرای رمان بیان می‌کند، مثلاً در این نمونه مارال را مخاطب قرار می‌دهد: «هنوز که خورشید با توست... تو آزادی

همه تن خود را در آغوش آب یله دهی چطور می‌توانی در تامل غوطه‌زدن یا نزدن سرگردان بمانی؟» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۳۱).

۲. گاه راوی دوم شخص، خواننده را مخاطب قرار می‌دهد و با او از اطلاعات کلی و عمومی مربوط به فضای داستان سخن می‌گوید، مثلاً «خوگیری به کار جزء سرشت پرورده زنان عشیره ماست زیرا آن‌ها از زیربال و پر مادر خود به در نیامده‌اند که دست و تن به کار می‌دهند، بیش‌ترین سهم کار دآمداری با ایشان است» (همان: ۱۰۳).

گاهی احساسات و ذهنیات شخصیت‌ها با تک‌گویی از زبان ذهن خود آن‌ها بیان می‌شود، مثلاً در ذهن زیور می‌گذرد: «جان من فدای تو، مرد! بیا بیا مثل مادری تو را به زیر بال‌های خود جای دهم... بر من بتاز، تازبانهام بزنی گیسویم تنگ اسب تو باد.» (همان: ج ۱: ۹۹) یا در ذهن شیرو می‌گذرد: «خدایا این زن این مادر که به افسانه‌ها مانند است تا کی می‌خواهد به همین حال بماند؟ تا صبح که دیگر نمی‌تواند می‌تواند؟ پس رمقش را از او بگیر...» (همان: ج ۱: ۱۲۱).

دولت‌آبادی در پرداخت شخصیت‌های کلیدر از روش مستقیم بیش از روش غیرمستقیم استفاده کرده‌است و وی از روش‌های زیر در این شیوه شخصیت‌پردازی بهره برده‌است:

الف-۱) توصیف شخصیت از زبان راوی سوم شخص

آغاز ورود شخصیت به سرزمین کلیدر با توصیف مستقیم ویژگی‌های ظاهری و چهره او همراه است، از ویژگی‌های بارز شخصیت‌پردازی دولت‌آبادی آن است که تمام شخصیت‌های او چه اصلی، چه فرعی و چه سیاهی لشکر چهره دارند، یعنی صورت ظاهری آن‌ها وصف می‌شود؛ توصیف دولت‌آبادی به گونه‌ای است که خواننده می‌تواند شخصیت را در برابر دیدگان خود مجسم کند (همان: ج ۱: ۷، ۳۶ و ۱۳۳) در توصیف مستقیم صورت ظاهری اشخاص به دو نکته باید توجه کرد:

الف-۱-۱) گاهی توصیف چهره، منجر به شناخت حالات درونی و ویژگی‌های روحی می‌شود: «رنگ چهره، رنگ چهره دلاور نبود، آن رنگ آفتابی و سوخته دلاور نبود، رخ دلاور در بیابان که بود به رنگ پوست چنار بود نه به رنگ سایه، حیف از گونه‌های کبود و قرص دلاور که تاب سایه همیشه زندان را نیاورده بود» (همان. ج ۱: ۶؛ ج ۲، ۵۵۶).

الف-۱-۲) توصیف مستقیم شخصیت تنها به ویژگی ظاهری او محدود نمی‌شود بلکه ویژگی‌های درونی، اخلاقی و روحی وی نیز بیان می‌شود در توصیف دلاور می‌گوید: «بی‌کس و یکه و کاری و یکرویه بود، همخون نبود، نباشد، قلچماق و دل‌پاک و سر به راه و دل به کار بود» (همان. ج ۱: ۹؛ ۵۰، ۵۹ و ۱۷).

الف-۲) توصیف شخصیت از زبان شخصیت‌های دیگر داستان

علاوه بر راوی سوم شخص، شخصیت‌های دیگر داستان نیز در توصیف مستقیم اشخاص دست دارند. این شیوه، سه گونه است:

الف-۲-۱) در گفت و گویی که بین دو شخصیت صورت می‌گیرد، یکی، ویژگی‌های ظاهری و درونی شخص سوم و غایب را برای دیگری بیان می‌کند. بهترین نمونه، گفت و گوی مارال با پیر خالو قبل از عزیمت مارال به سوزنده است، پیر خالو، کلمیشی‌ها را به مارال معرفی می‌کند:

«مدیار برای خود عیاری است، یک پا جولیک است، عمویت را می‌گویم، قیراق و زرنگ است» (همان. ج ۱: ۲۴).

در نمونه زیر گل محمد از طریق گفت و گوی مارال و شیرو شخصیت پردازی می‌شود:

«شیرو شوخی و جدی گفت: خدا نکند تو همچین برادری داشته باشی؟

- از چی؟

- از این که نتوانی جلو رویش سرت را بلند کنی، نتانی نگاه به چشم‌هایش کنی.
- تو به گمانم خیلی از او می‌ترسی؟
- بسیار.
- از چی برای چی؟ همچون برادری داشتن فخر است.
- سخت‌گیر است دختر خالوجان!
- به چی سخت‌گیر است؟
- به همه چیز اگر نگاه مردی بکنی، تو را زیر چوب کبود می‌کند» (همان. ج ۱: ۵۷).
- الف-۲-۲) گاهی شخصیت در تک‌گویی درونی شخصیت دیگری به خواننده معرفی می‌شود در مثال زیر، راوی در اندیشه گل محمد می‌خزد و از نگاه وی مارال را وصف می‌کند:
- «نه زن بود این، که افسانه بود، این که بر آب بود، نه جسم که پندار بود، خراب بود» (همان. ج ۱: ۱۰۸).
- تک‌گویی درونی گل محمد درباره ستار، نشان‌دهنده شخصیت مرموز اوست:
- «اما این پینه دوز؟ کسی که یک بار هم نشده از او خوشم بیاید، با من چه کار داشت.. مثل سایه من شده مثل یک همزاد، هرگز از او خوشم نیامده اما از او گمان کنم بدم هم نمی‌آید» (همان. ج ۴: ۱۰۳).

الف-۳) توجه به جزئیات در رفتار و عمل کرد شخصیت

دولت‌آبادی کنش‌ها و واکنش‌های اشخاص داستان خود را با جزئیات و ظرافت وصف می‌کند گویی خود در کنار آن‌ها تمام حرکاتشان را با دقت مشاهده و ثبت کرده است. وصف زنده و جان‌دار از شخصیت‌ها و حرکاتشان این گمان را به وجود می‌آورد که انگار راوی هر بار برای بیان رفتار شخصیت‌ها خود را جای آن‌ها قرار داده و اعمالشان را با خود تمرین کرده سپس داستان را نوشته است، نمونه جالب، توصیف

اعمال و رفتار گدای معروفی به نام کربلایی مندلی ناخنک است که در قهوه‌خانه با گل محمد روبرو می‌شود. حرکات وی چنان با ظرافت وصف می‌شود که خواننده تصور می‌کند، نویسنده در واقعیت زندگیش با چنین شخصی برخورد کرده‌است. به نظر می‌رسد گنجاندن این شخصیت با لحنی چنین ملموس و زنده که کم‌اثرتر از سیاهی لشکرهاست، یادآور خاطرات کودکی نویسنده است (همان، ج ۲: ۴۳۸-۴۳۹).

الف-۴) استفاده از آرایه تشبیه در توصیف شخصیت‌ها

یکی از روش‌های دولت‌آبادی در توصیف مستقیم، استفاده از آرایه تشبیه است، تشبیه در کلیدر از بسامد بالایی برخوردار است و مشابه به اغلب آن‌ها از طبیعت زنده روستا گرفته شده‌است، تشبیهاتی که کاملاً با فضای حاکم بر داستان هماهنگی دارد و مصنوعی و زاید به نظر نمی‌رسد، این تشبیهات را بر اساس آن چه توصیف می‌کند می‌توان این‌گونه تقسیم کرد:

الف-۴-۱) تشبیهاتی که صورت ظاهری را توصیف می‌کنند (تشبیه حسی به حسی):

«این چشم خانه‌ها لانه ماران بودند... چانه‌ای نه چندان پهن اما سخت سنگ خارا... چالاک و چرب دست، بزکوهی» (همان، ج ۱: ۲۶).

الف-۴-۲) تشبیهاتی که حالات آنی چهره را توصیف می‌کنند (تشبیه حسی به حسی):

«بلقیس... چشمهایش از گریه سرخ شده بودند، چاه‌های خون، مژه‌هایش خارهای بیابان، برهم چسبیده بودند» (همان، ج ۱: ۱۸۴).

الف-۴-۳) تشبیهاتی که کنش‌ها واکنش‌های شخصیت را توصیف می‌کند:

«قلوه سنگی در برکه‌ای خاموش، شیرو به هم جهید» (همان، ج ۱: ۶۸).

«زیور مثل سگ تازی بو می‌کشید، حال و هوارا حس می‌کرد» (همان، ج ۱: ۷۰).

الف-۴-۴) تشبیهاتی که ویژگی‌های درونی و رفتارهای شخصیت را تصویر می‌کند:

«دل و دماغ آواز خواندن برآیم مانده که بخوانم! مثال اسب‌های سال قحطی وامانده شده‌ام. دندان‌هایم روی هم چسبیده و انگار به هم قفل شده‌اند» (همان. ج ۱: ۲۹۱).
«مثل آدم‌های ناخوش شده‌ام، از هر چیزی چشم می‌زنم. به بز می‌مانم از هر سیاهی‌ای رم می‌کنم» (همان. ج ۱: ۶۴۹).

الف-۵) توصیف جزء به جزء ویژگی‌های ظاهری و حالات درونی شخصیت‌های سیاهی لشکر

وصف جزء به جزء ویژگی‌های ظاهری و درونی شخصیت‌های سیاهی لشکر از خصوصیات شیوه توصیف دولت‌آبادی است، حتی کمرنگ‌ترین شخصیت‌های این رمان چهره دارند. توصیف محمد جمعه، گورکنی که قبر مدیاری را به نادعلی نشان می‌دهد نمونه روشنی از این ادعاست.

«مرد، چوب‌دست کج و کوله‌ای به دست داشت و پشتش کمی خمیده بود. یک قبای دراز و راه‌راه از آن‌ها که بیشتر جویینی‌ها می‌پوشند، به بر داشت و مندیل سفید و کهنه‌ای به دور سر پیچیده بود، چهره‌اش در تیرگی شب هنوز گم بود» (همان. ج ۱: ۲۶۱).

خاله‌صنما و برادرش زاغ‌عبدل از دیگر شخصیت‌های سیاهی لشکرند:
«خاله‌صنما با صورت دراز و خشکیده، موهای نرم و حنابسته پیش سر، آرواره‌های برآمده و چشم‌های درشت، یک بند پای چراغ افتاده بود و بست شیره چاق می‌کرد. به گفته اهل قلعه چمن، خاله‌صنما زنی پاکیزه روزگار بود... زاغ‌عبدل مردی باریش‌های زیر و ابروهای مثل خنجر، چشم‌های قهوه‌ای غبار گرفته، لب‌های کلفت و کبود، پیشانی کوتاه و موهای پسر، کم‌گفت و شنود و خرده‌گیر و...» (همان. ج ۱: ۳۰۸-۳۰۹).

الف-۶) شخصیت‌پردازی با بیان گذشته شخصیت‌ها

شناخت گذشته اشخاص، به شناخت اکنون وی کمک می‌رساند، آدم‌ها را بر اساس آن چه کرده‌اند و آنچه با آن‌ها شده است می‌توان شناخت وقتی شخصیتی داستانی خلق می‌شود بیان بخشی از گذشته او سبب شناخت بیشتر و بهتر در زمان روایت داستان می‌شود (اسکات کارد، ۱۳۸۷: ۱۹-۲۰).

دولت‌آبادی پس از خلق هر شخصیت و ورود او به دنیای داستان و بیان ویژگی ظاهری او، درباره گذشته او و آنچه بر وی پیش آمده که حال در این نقطه از داستان قرار گرفته توضیح می‌دهد: «چه سود از حکایت هراس شب‌ها که مارال زیر چادر دده کوکب می‌گریخت و به جبران این که دده او را پیش خود نگاه دارد به هر حکمش گردن می‌نهاد، هم چرا باید بگوید که صمصام چشم به قره‌آت داشته و دندان بند کرده بوده است، باید به منش بفروشی، الا تیرش می‌کنم» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ج ۱: ۱۲).

پرداختن به گذشته شخصیت‌ها به شخصیت‌های اصلی و فرعی محدود نمی‌شود بلکه گاه چند خطی از گذشته سیاهی‌لشکرها هم می‌نویسد، پیرخالو از این دسته است که با زبان خود گذشته‌اش را وصف می‌کند: «این قوری را با دست خودم از عشق‌آباد روسیه آورده‌ام، از محله ترک‌نشین عشق‌آباد خریدمش به چهار منات و نیم، روزگاری که ساربان بودم خریدمش... ما در آن سال‌ها چینی‌آلات از روسیه می‌آوردیم...» (همان، ج ۱: ۲۱).

الف-۷) تصویرسازی شخصیت‌ها

نویسنده با قرار دادن شخصیت در محیط و فضایی خاص سبب شکل‌گیری تصویری از وی در ذهن خواننده می‌شود:

«مارال نام از بلقیس برد، زنی از میان زن‌ها، بلند بالا و میان‌سال رو به مارال آمد.

چشم‌هایش را تنگ کرد به او خیره نگاه کرد و کنار دیوارک گلی ایستاد و هم‌چنان که عرق صورت الو گرفته‌اش را پاک می‌کرد، پرسید: «ها، بله؟» (همان. ج ۱: ۴۱) جدا شدن بلقیس از میان چند زن دیگر و بلند بالایی و لحن محکم و استوارش با مارال، تصویر زنی استوار و قدرتمند را می‌سازد.

«بر دهانه چادر، سه زن چنان شانه به شانه هم ایستاده بودند که پنداری هر سه تن، یک تن‌اند، تنه بوتۀ یک طاغی، زیور و ماهک در پیش ایستاده و مارال در پناه شانه‌هایش خپ کرده بود و می‌کوشید تا نگاهش در چشم امنیه‌ها نیفتد» (همان. ج ۲: ۵۶۹) تصویر سه زنی که در کنار یک‌دیگر، در پناه یک‌دیگر و با تکیه بر هم در برابر امنیه‌ها ظاهر می‌شوند نشانه جسارت توأم با ترس آن‌ها است.

الف-۸) معرفی شخصیت‌ها توسط شخصیت نویسنده-راوی

این شخصیت در کتاب رمان درخت هزار ریشه با اصطلاح شخصیت ژنریک آمده، تعریف دقیقی از آن داده نشده است، اما در مجموع شاید بتوان گفت شخصیت ژنریک، در رمان‌هایی با زاویۀ دید سوم شخص ظاهر می‌شود، شاید بار اول همان راوی به نظر برسد اما شخصیتی است که یک‌باره ظاهر می‌شود شخصیت‌های دیگر را مخاطب قرار می‌دهد، راهنمایی و دل‌سوزی می‌کند اما ماهیت و جنسیت و ویژگی‌های دیگرش آشکار نمی‌شود، گویا خود خود شخصیت‌ها یا راوی یا نیرویی است در درون هر شخصیت که یک‌باره از آن‌ها خارج می‌شود و وجودی مستقل می‌یابد و مستقیماً او را مخاطب قرار می‌دهد در این حال فعل‌ها، دوم شخص مفرد می‌شوند (شهباز، ۱۳۸۲: ۲۲۶). این شخصیت در کلیدر بسیار دیده می‌شود: «مارال به سوی سوزنده در حرکت است تا به سوزنده برسی باید راه کهنه را ببری، نرسیده به قلعه چمن از رباط به سوی سلطان‌آباد کج کنی» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷. ج ۱: ۲۹).

یکی از ویژگی‌های این رمان حضوری در پی شخصیت ژنریک در حوادث داستان

است، گویی راوی از قالب خودخارج و وارد داستان می‌شود و در مقابل شخصیت‌ها قرار می‌گیرد و با آن‌ها حرف می‌زند، راهنمایی می‌کند، سپس از دنیای داستان خارج می‌شود. او با حرف‌ها و دلسوزی‌هایش سبب معرفی شخصیت‌ها و بیان ویژگی‌های درونی و اخلاقی آن‌ها می‌شود مثلاً:

«چگونه به دام افتاده‌ای ماه‌درویش... فقرت برجا، اما رهایی‌ات از دست رفته است، گریخته کبوتری، همایی که تو قدر ندانسته‌ای گریخته، بال کشیده و رفته است. لیاقت آزادگی در تو نبود، درویش. بهای سرکوفت مفت خواری‌ات، همان رهایی تو بود فراچنگ تو» (همان: ۳۰۲) با اظهار نظر او شخصیت خرد شده و نا به سامان ماه‌درویش فاش می‌شود. در جای دیگر گل‌محمد را مورد خطاب قرار می‌دهد:

«مرد ایلیاتی! دنیا چه قدر برای تو عزیز است؟ عاشق همه دنیایی و اما در این میان پای سه بت روی بر خاک می‌مالی، تفنگ وزن و اسب...» (همان: ج ۲: ۶۰۶).

بخشی از ویژگی‌های بیگ‌محمد که عبارت از کاری بودن، جوانی و کوشایی است با خطاب شخصیت ژنریک آشکار می‌شود:

«آخر مگر تو مرد نیستی بیگ محمد؟ کودکی هستی مگر تو که روزگار گرم چراندن چهار بز و میش واخشکیده از بی‌آذوقگی کرده‌ای؟ چهار بز و میش خلاشه لنگ تو ثقیل‌تر، کاری‌تر و توان‌تر از آنی که وانهی زندگانی‌ات به گونه روزهایی تهی، چون باد بیابان از کنارت بگریزند...» (همان: ج ۲: ۳۶۷).

الف- (۹) شخصیت‌پردازی از زاویه دید راوی فضول

راوی فضول راوی سوم شخص است که علاوه بر حضور آزادانه در همه صحنه‌ها بر اعمال اشخاص داستان نیز قضاوت و ارزش‌گذاری می‌کند و تمام رفتارها و افکار و جهان‌بینی آن‌ها را با جزئیات تمام بیان می‌کند و عقاید و تفسیرهای خود را مطرح می‌کند در کلید راوی سوم شخص فضول است که بر حوادث احاطه می‌یابد و بیرون و

درون و احساسات اشخاص داستان را آشکار می‌سازد. در معرفی شخصیت عباسجان می‌گوید:

«عباسجان دیگر چه داشت؟ به نام یک آدمی زاد دیگر چه داشت؟ تهی بود نه تهی از هر آن‌چه که دست کم آدم را در پایهٔ میانه نگاه می‌دارد. از هم‌گسیخته بود. فروافتاده از میان آدمی‌زادگی رذل و پردرد و نابکار شده بود؛ اهانت دیده و از بسیار آزمودن اهانت خود موهن شده بود...» (همان. ج: ۳. ۷۰۰).

در معرفی گل محمد می‌گوید:

«گل محمد گل محمد بود. اما نه آن مردی که بر سر آب‌ها و علفچر، چانه در چانهٔ کد خدا و مباشر می‌گذاشت. گل محمد امروز دلاوری بود. دلیری بود دلاور در گمان دوست، دلیر، در چشم دشمن...» (همان. ج: ۵. ۱۲۲۰).

الف-۱۰) شخصیت‌پردازی حیوانات اهلی

کلیدر در محدودهٔ ادبیات روستا قرار دارد. بنابراین حضور حیوانات از ویژگی‌های مهم آن است. چهره و ظاهر حیوانات نیز مانند شخصیت‌های انسانی هنگام ورود به داستان وصف و از گذشته‌شان چند سطری بیان می‌شود و گاه احساسات انسانی به آن‌ها نسبت داده می‌شود. مهم‌ترین حیوان این داستان قره‌آت، اسب مارال و گل محمد است که به راستی با اشخاص انسانی داستان برابری می‌کند. بی‌گمان خاستگاه و زیست‌گاه نویسنده در محیط روستا در این امر بی‌اثر نیست. احساساتی چنین نیرومند و تصاویری بی‌نظیر تنها از ذهن نویسنده‌ای روستایی بر می‌آید. قره‌آت در ابتدای داستان چنین وصف می‌شود:

«اسب سیاهش قره‌آت چنان گردن گرفته، سینه پیش داده و غراب سم بر سنگ فرش خیابان می‌خواباند که انگار بر زمین منت می‌گذاشت و به آن چه دورش بود، فخر می‌فروخت» (همان. ج: ۱. ۱) دولت‌آبادی سه شیوه در شخصیت‌پردازی حیوانات به کار

می‌گیرد:

الف-۱۰-۱) گذشته حیوانات نیز مانند انسان‌ها بیان می‌شود نویسنده برای بیان گذشته قره‌آت لحظه‌ای را بر می‌گزیند که دلاور دستگیر شد و قره‌آت تنها به خانه آمد: «قره‌آت کره اسب نوزینی بود که دلاور پیش‌کش مارال کرده بود» (همان. ج: ۱: ۱۱).

الف-۱۰-۲) وصف حیوانات از زبان شخصیت‌های داستان: «مارال اسب را آرام کرد و با لبخندی آمیخته به غرور و تواضع گفت: یک‌شناسه خالو، یک‌شناسه...» (همان. ج: ۱: ۱۹).

الف-۱۰-۳) استفاده از تشبیه در توصیف حیوانات؛ بیان حرکات و واکنش‌های قره‌آت در جدال با گل محمد بی‌نظیر است:

«قره در دم به دور خود پیچید و تن تاب داد، مارگونه به خم و تاب در آمد... ماری دم فرو نشانده در زمین سم‌ها به گونه دو سنگ بر گوش‌ها، اینک کوبش. چابک و چیره به خود... قره و گل محمد با هم شده بودند، اگر هم نشده بودند در این سفر یکی می‌شدند» (همان. ج: ۱: ۹۲).

لوک (شتر نر) گل محمد که بادی نام دارد بسیار مورد توجه است نه تنها ویژگی‌های ظاهری او وصف می‌شود بلکه راوی مانند یک انسان برای او عاطفه و احساس قائل می‌شود، حضور لوک آن قدر مورد توجه است که گاهی به عنوان نزدیک‌ترین دوست قهرمان، گوشی برای درد دل و صخره‌ای برای تکیه‌دادن به حساب می‌آید.

«گل محمد چشم و روی به پیشانی شتر مالاند و غم‌آلوده گریه کرد: حیوانکم! امید من امسال به توست. نوح من از این زمستان نجاتم بده. از من دل‌نگیر اگر بر گرده‌هایت به اندازه دوبار کننده غیج خوابستم. محتاجم خودت که می‌بینی...» (همان. ج: ۲: ۳۱۲).

اسب مدیار، اسبی که قهرمانش در همان ابتدای داستان کشته می‌شود گرچه حضور کوتاهی دارد از توصیفش چشم‌پوشی نمی‌شود:

«اسب مدیار با پوست شکری و خال مخال‌های کم‌رنگ گلگون، تنی کشیده و

باریک و ساق و سمی ظریف و زیبا چالاک و تیزرو بود و خویش و هموار می‌تاخت، به ترکیب هیچ کم نداشت، عروس را می‌مانست. گردن کشیده، گوش‌های کوتاه و نازک، چشم‌های خوشیاری و سر و پوزه فراخور. کم شکم و اندکی لاغر و...» (همان. ج ۱: ۱۳۰).

الف-۱۱) ترسیم آینده‌برخی از شخصیت‌ها در شخصیت‌های دیگر

زندگی کنونی شخصیت‌های کلیدر، نتیجه اعمال گذشته آن‌هاست، اگر شخصیتی در شرایط بد زندگی می‌کند عاقبت اعمال بد گذشته خود را تجربه می‌کند. اعتقاد به این موضوع از زبان زیور بیان می‌شود: «خوب و بد در این دنیا گم نمی‌شود، بدکنی بد می‌بینی» (همان. ج ۱: ۱۸۱۱) زمین‌گیر شدن کربلایی خداداد نتیجه نامردی اوست در حق دوست خود عماد و همسر وی. عماد به دلیل زندانی شدن زن و اموال خود رابه او سپرده اما کربلایی اموال وی را تصاحب کرده زن عماد را بی‌پول و تنها از خود می‌راند، شرح کامل آن از زبان قدیر بیان می‌شود:

«آن روزها که حال و روز ما این جور نبود، پدر من بیست و هفت تا شتر بارکش داشت یک اتاق پر از قالیچه ترکمنی و ظروف برنجی و چینی و بلوری داشتیم. ناز و نعمت از در و دیوار خانه مان می‌بارید... اما یک باره آفت به زندگیمان خورد، یتیمی، بیوه زنی، شاید آه سردی زد و دار و ندار ما را دود کرد...» (همان. ج ۳: ۶۴۴)

برخی از شخصیت‌ها تصویری از آینده شخصیت‌های دیگر هستند. بابقلی بن‌دار مردی است با مال و ثروت و شکوه و احترام، درست مثل جوانی‌های کربلایی خداداد، اما مانند او سرکش، فرصت‌طلب، مال دوست و ستمگر، هر دو دو پسر هم‌سن و سال دارند، حالا کربلایی زمین‌گیر و محتاج پسرهایش است:

«صبح کی بوده حالا کی؟ روده‌هایم از دم دمای سحر دارند می‌ترکند. پیش کنارم دارد پاره می‌شود بی رحم... بی انصاف چرا این طور عذابم می‌دهی... بیرم بیرون بابا جان دورت بگردم بیرم بیرون» (همان. ج ۲: ۴۹۷).

الف-۱۲) تأثیر عنصر لحن و گفت و گو برای شخصیت‌پردازی

شخصیت‌ها با آن چه می‌گویند و لحن سخنانشان سبب شناخت خود می‌شوند. از لحن گفتار بلقیس می‌توان به مهربانی او پی برد: «دختر عبدوسه! سرو! سرو! چشم بد دور، خوش آمدی عمه جان خوش آمدی» (همان. ج ۱: ۴۱).

پاسخ باقلی بندار به اعلان نشان از بی‌رحمی، خودخواهی و منفعت‌طلبی او دارد، وقتی خبر ناخوشی مادرش را می‌آورد: «جهنم که ناخوشه، خودتان سفره را بیاورید، چلاق که نیستید» (همان. ج ۱: ۳۳۸).

شخصیت نه چندان محترم لالا از گفت و گوی او با اعلان، هنگام خرید آشکار می‌شود: «شیره کوهی باز آب قاطی‌اش نکرده باشی ناخن خشک» (همان. ج ۲: ۵۰۴).

ب) جنسیت و موقعیت اجتماعی شخصیت‌ها

حضور بیش از صد شخصیت در رمان روستایی کلیدر سبب شده خواننده با طبقات و مردم مختلف روستا آشنا شود، گرچه اغلب اشخاص سیاهی لشکرند پرداخت ماهرانه آنان، شیوه زیست، آمال و آرزوهای آنها را طرح می‌کند. شخصیت‌های این رمان از لحاظ جنسیت و موقعیت اجتماعی در سه گروه قرار می‌گیرند:

ب-۱) زنان؛

ب-۲) مردان؛

ب-۳) کودکان.

۱. زنان در رمان حضور چشم‌گیری دارند و می‌توان آنها را به دو گروه تقسیم کرد:

ب-۱-۱) زنان ایل؛ ب-۱-۲) زنان روستا.

ب-۱) زنان

ب-۱-۱) زنان ایل

زنان ایل، زنان کلمیشی (شوهر بلقیس) هستند، اینان زنانی قدرتمند و استوار و اغلب جزء شخصیت‌های اصلی داستان محسوب می‌شوند، بلقیس به عنوان شاخص‌ترین زن داستان توانمندترین زن کلیدر و حتی می‌تواند برجسته‌ترین چهره زن در ادبیات اقلیمی باشد، او، زیور، مارال و شیرو شخصیت‌های اصلی هستند و ماهک حضور کم‌رنگ‌تری از سایر زنان ایل دارد.

ب-۱-۲) زنان روستا

حضور زنان روستایی کم‌رنگ‌تر از زنان ایل است، این زنان نقش مهمی در جریان داستان و حوادث آن ندارند و برای تکمیل فضای داستان و به تصویر کشیدن ویژگی‌های اجتماعی و زندگی مردم زمان داستان آفریده شده‌اند، زنان روستا، جزء شخصیت‌های سیاهی لشکرند، حتی گاه حذف برخی از آنان لطمه‌ای به جریان داستان نمی‌زند، در این میان حضور لالا پررنگ‌تر از سایر زنان روستایی است. زنان روستایی در دو گروه جای می‌گیرند: -زنان و دختران ارباب-زنان رعیت

نور جهان، زن باوقلی بن‌دار تنها شخصیت همسر ارباب است که با وجود کهولت سن و دردهای جسمانی تحت زورگویی شوهرش هم پای سایر کارگران در کارگاه قالی‌بافی کار می‌کند، دختران ارباب نیز برای حفظ قدرت و ثروت پدر ناگزیر از ازدواج با همسران انتخابی پدر (پسران سایر اربابان) هستند. زنان رعیت، توانمند و صاف می‌شوند یا پا به پای مردان خود در خانه یا زمین‌های اربابی کار می‌کنند یا صاحب قهوه‌خانه و قمارخانه‌اند، اما جزء سیاهی‌لشکرها هستند و به مناسبت شرایط شغلی با اشخاص دیگر در ارتباطند و از حوادث دور و نزدیک مطلع و در تکمیل پیرنگ و پیوند شخصیت‌های دیگر موثرند. این زنان عبارتند از لالا، آتش، رعنا، خاله سکینه، ملک

منصور، صنما، زن و دختران پهلوان بلخی.

ب-۲) مردان

اغلب اشخاص رمان، مرد هستند و با نگرش به زندگی، شغل، درآمد، روابط و خانواده‌هایشان می‌توان به شرایط اجتماعی زمان داستان یعنی سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۷ پیاپی برد، مردان کلیدر در سه محیط ایل، روستا و شهر زندگی می‌کنند.

ب-۲-۱) مردان ایل‌نشین به دامداری و چوپانی مشغولند، خشک‌سالی، بزم‌رگی و نبودن امکانات دارویی برای نجات دام‌ها و در نتیجه فقر، سبب یک‌جا نشینی آنان می‌گردد، کشمکش‌های شخصیت‌های ایل‌نشین با طبیعت ناسازگار سرآغاز شکل‌گیری حوادث داستان می‌گردد، مردان ایل از شخصیت‌های اصلی یا فرعی داستانند که در پیشبرد داستان نقش موثر دارند. مردان کلمیشی یعنی: کلمیشی، خان‌عمو، خان‌محمد، گل‌محمد، بیگ‌محمد، صبراو، مدیار، عباس و دلاور از این گروهند.

ب-۲-۲) مردان روستانشین، کشاورزان، چوپانان، کارگران اربابی، صاحبان مشاغل روستایی، اربابان، سایر کارکنان روستا و امنیه‌ها هستند، اربابان و سایر ساکنان روستا نقش اصلی، امنیه‌ها، دروگران و کارگران اربابی نقش‌های فرعی و مکمل را ایفا می‌کنند سایر شخصیت‌ها نیز در تکمیل پیرنگ و به تصویر کشیدن فضای اجتماعی داستان به عنوان سیاهی لشکر به کار رفته‌اند.

ب-۲-۳) کشاورزان، چوپانان، کارگران، صاحبان مشاغل

کشاورزان به دلیل کار بر روی زمین اربابی، همواره مطیع ارباب و برای حفظ لقمه‌ای نان چاپلوس اویند، گروهی اندک حاضر به پذیرش شرایط استثمارگونه اربابان نیستند و زبان به اعتراض می‌گشایند که نتیجه آن، حذف آن‌ها از میان دروگران است مانند پهلوان بلخی و علی‌خاکی.

گنگو چوپان نادعلی، چپاو چوپان باقلی بندار و محمدرضا چوپان علی‌اکبر حاج‌پسند نیز فرمان‌بردار اربابانند، کارگران اربابی مثل موسی که در کارگاه قالی‌بافی بندار کار می‌کند و قربان بلوچ که در امور مختلف خانه اربابی فعالیت می‌کند در شکل‌گیری حوادث داستانی موثرند.

صمد صاحب حمام روستا، زاغ عبدل، مغیلان و پیرخالو کارگران قهوه‌خانه و قمارخانه از سیاهی‌لشکرهای داستان جزء صاحبان مشاغل روستایی‌اند. مردان دیگری در روستا هستند که نه کشاورزند، نه چوپان نه صاحب شغلی مشخص، این گروه را که می‌توان با عنوان «سایر روستانشینان» معرفی کرد، یا مانند قدیر و عباسجان و شمل‌بی‌کار و بی‌هنرند و با پرسه‌زدن و تملق‌گویی و خبرچینی در خانه‌های اربابان و قلدری زندگی می‌کنند یا مانند کربلایی خداداد، بابا گلاب نسل گذشته روستاییان هستند که دیگر پیر و زمین‌گیر شده‌اند، اینان از شخصیت‌های فرعی‌اند که در ماجراهای داستان نقش دارند.

ب-۲-۴) اربابان بالاترین طبقه اجتماعی از نظر، رفاه، قدرت، ثروت و حرمت در روستا هستند، این‌ها شخصیت‌های نوعی و کلیشه‌ای دارند، حفظ منافع خود، بدرفتاری با رعیت، عدم رعایت حقوق دیگران، چاپلوسی مقامات حکومتی و یزگی بارز این گروه است، فاصله طبقاتی اربابان با رعیت‌ها آشکار است حتی اسب‌ها و دام‌های آنان سالم‌تر و سیرتر از دام‌ها و اسب‌های رعایاست «اسب اربابی چنین می‌نمود خوب خورده و خوب خوابیده است. اسب چکنهی مردم نبود، اسب اربابی بود» (همان. ج ۳: ۶۳۴).

ب-۲-۵) امنیه‌ها شخصیتی مخل و زائد دارند، آن‌ها سعی در اجرای قانونی دارند که برای روستاییان قابل درک نیست، ورود آن‌ها به داستان با آمدن دو مامور امنیه بر سر چادرهای کلمیسی برای گرفتن مالیات آغاز می‌شود و کشته‌شدن‌شان به دست گل محمد به شکل‌گیری حوادث و شروع روند تازه‌ای در داستان منجر می‌شود، امنیه‌ها

نماینده تیب و نوع این طبقه شغلی هستند، شاید تنها رفتار «فربخش» کمی بهتر از سایرین است، حیدر یکی از اشخاص داستان به بهترین شکل آن‌ها را توصیف می‌کند: «گفتارها! یک روز از دستشان آسوده نیستیم... لاشخورها! آدم باورش نمی‌شود که بی‌خود و بی‌جهت بریزند به خانمانش و...» (همان، ج ۶: ۱۳۴۶-۱۳۴۷).

ب-۲-۶) مبارزها اشخاصی‌اند که تحمل ستم اربابان را ندارند و به اشکال مختلف، با سخنرانی، حمایت از گل‌محمدها، پیوستن به حزب توده، پخش اعلامیه به عمل‌کرد اربابان و بی‌توجهی حکومت اعتراض می‌کنند. مردان ایل یعنی کلمیشی‌ها آغازگر جدی مخالفت با اربابان هستند و مردمان روستا مثل علی خاکی، قربان بلوچ، پهلوان بلخی به آنان می‌پیوندند. این اشخاص در دو گروه روستاییان و حزب توده جای می‌گیرند، ستار، علی اکبر، آهنگر، فرهود، دام‌پزشک در گروه دوم قرار می‌گیرند.

ب-۳) کودکان

در سراسر این رمان بلند دو کودک به نام تمور، پسر لال خان محمد و پسر گل محمد که مدت‌ها نامی ندارد حضور دارند، نقش این دو بسیار کم‌رنگ است آن‌گونه که حذفشان به جریان داستان و حوادثش لطمه‌ای نمی‌زند، اما حضور این دو کاملاً نمادین به نظر می‌رسد، لالی و بی‌نام بودن آن‌ها دلیل این مدعاست. این دو آینده‌پدرانشان هستند، آینده‌نسل‌هایی که بعد از گل‌محمدها خواهندزیست نسلی که در راه مبارزه یا مثل تمور لال باید باشند یا بی‌نام و نشان، از آن‌جا که نام، نشان، هویت آدمی است، راوی نسل آینده را بی‌هویت می‌داند، این دو تصویری نمادین از آینده تاریک مردان سرزمین کلیدر هستند.

پ) انواع شخصیت

شخصیت‌های این رمان عبارتند از: شخصیت‌های اصلی، فرعی، سیاهی لشکر، شخصیت‌های صحنه، نوعی، ایستا و پویا، همه شخصیت‌ها احتمال بروز کشمکش conflict و گره افکنی complication را افزایش می‌دهند و گاه منشأ کمک به شخصیت اصلی می‌شوند و گاه به نقش‌های اصلی انتقال داده می‌شوند.

پ-۱) شخصیت‌های اصلی

شخصیت‌های اصلی کانون توجه داستانند و حوادث داستان طی تصمیمات و کنش و واکنش آن‌ها پیش می‌رود و هر بار که ظاهر می‌شوند باید بر طرح داستان تاثیر مهمی بگذارند (اسکات کارد، ۱۳۸۷: ۱۲۲) و مخاطب با آن‌ها درگیری عاطفی بیابد.

در این رمان که بلندترین رمان فارسی است علاوه بر شخصیت‌های اصلی به شخصیت‌های فرعی، احساسات و شرح حالشان پرداخته شده است مضمون و موضوع اصلی رمان مبارزه رعایا علیه نظام اربابی است که در قالب ماجرای گل محمد بیان می‌شود، اما در کنار آن، مضامین فرعی، هم چون ماجراهای عاشقانه، تنهایی انسان نیز وجود دارد که موقعیت‌هایی را برای شخصیت‌های فرعی ایجاد می‌کند تا در چندین صفحه به شخصیت اصلی تبدیل شوند و کامیاری و ناکامی آن‌ها بیان گردد، از این اشخاص می‌توان نادعلی، قدیر و عباسجان را نام برد. قدیر و عباسجان برادر و پسران کربلایی خدادادند.

پ-۲) شخصیت‌های فرعی

اشخاص فرعی «به اقتضای موقعیت زمانی و مکانی ممکن است وارد داستان شوند» این اشخاص «کشمکش و گره افکنی را افزایش می‌دهند یا منشأ کمک برای شخصیت‌های اصلی می‌شوند» (همان: ۶۸) هنگامی که اعمال داستانی نامتعارف انجام

می‌دهند و واکنش‌های دور از انتظار از آنان سر می‌زند به یادماندنی می‌شوند. شرایط را برای عمل‌کرد شخصیت اصلی فراهم می‌کنند. حجم و تنوع موضوعات و مضامین فرعی سبب شده صفحات بسیاری از کلیدر به موضوعات شخصی و درگیری‌های عاطفی شخصیت‌های فرعی اختصاص داده شود و حتی در این صفحات طولانی شخصیت‌های اصلی حضور نداشته باشند و برای مدتی کوتاه جای خود را به شخصیت‌های فرعی بسپارند، بنابراین گاهی در کلیدر شخصیت‌های فرعی در قالب خود نقش تکمیل‌کننده داستان را دارند و گاهی نیز در چندین صفحه، ماجرای داستان را به سمت خود می‌کشاند و در قالب شخصیت اصلی ماجرای خود، ایفای نقش می‌کنند در هر حال شخصیت‌های فرعی در طرح داستان دگرگونی ایجاد می‌کنند، ولی قرار نیست مخاطب با آن‌ها درگیری عاطفی پیدا کند.

پ-۳) شخصیت‌های سیاهی لشکر

این اشخاص، آدم‌های پس زمینه هستند و نقش مختصری را ایفا می‌کنند و سپس فراموش می‌شوند، اما بدون حضور آنان، صحنه واقعی نخواهد بود و روابط علت و معلولی حوادث حفظ نمی‌گردد، هرگز نمی‌توان گفت بود و نبودشان فرقی نمی‌کند، مثل آتش و دخترش رعنا که دلیل به زندان افتادن ستار را می‌آفرینند و سپس از صحنه خارج می‌شوند. اغلب شخصیت‌های کلیدر، سیاهی لشکرند و مانند اشخاص دیگر با ویژگی‌های ظاهری و درونی وصف می‌شوند و به تعبیر دیگر دارای چهره هستند. این گروه از جهت میزان و دلیل حضور در داستان و درجه اهمیت به دو گروه تقسیم می‌شوند:

پ-۳-۱) سیاهی لشکرهای درجه اول: این دسته در اغلب حوادث شرکت دارند، حضور آنان در کنار شخصیت‌های اصلی و فرعی، گرچه در روند داستان تاثیر چندانی ندارد اما مقطعی و کوتاه هم نیست؛ این گروه برای پیوند اشخاص دیگر و تکمیل پیرنگ خلق

می‌شوند و گاه فضای اجتماعی و سطح زندگی روستاییان را نشان می‌دهند عمومندلو، پیرخالو، شمل مشدی یا قوت از این دسته‌اند.

پ-۳-۲) سیاهی لشکرهای درجهٔ دوم: این دسته حضور بسیار کم‌رنگ‌تری نسبت به دستهٔ اول دارند، تنها برای لحظه‌ای کوتاه وارد داستان می‌شوند حوادث را به هم متصل می‌کنند یا گرهی را باز می‌کنند، پرسشی را پاسخ می‌دهند و سپس از داستان خارج می‌شوند و دیگر حضور نمی‌یابند، آتش و دخترش رعنا بهترین نمونهٔ این گروهند که سبب برخورد و دوستی ستار و گل محمد در زندان و ادامهٔ حوادث می‌شوند.

پ-۴) شخصیت‌های صحنه

اشخاص ساخته شده و مخلوق دهن نویسنده ممکن است همیشه انسان نباشند و حیوان و شی و چیز دیگری را نیز شامل بشوند (میرصادقی، ۱۳۸۲: ۲۹۹). شخصیت‌های صحنه، اشیای فضای داستان هستند که وجودشان برای توصیف صحنه و فضا ضروری است در پژوهش‌های مربوط به شخصیت‌پردازی این نوع از شخصیت‌ها با سیاهی لشکرها یکی دانسته می‌شوند. اما این دو گروه تفاوت‌هایی با هم دارند، حذف شخصیت‌های سیاهی لشکر به پیرنگ آسیب می‌زند اما حذف شخصیت‌های صحنه بر عکس سیاهی لشکرها، سبب ضعف عنصر توصیف می‌شود؛ مثلاً در این بند از داستان: «مارال به کنج رفت و میان مردمی که به انتظار بودند ایستاد... شهری مرد خشکیده‌ای در پیراهن سلک سفید با آستین‌های برزده... روی سینۀ دیوار نشسته بود و سیگار دود می‌کرد، پیرزنی روستایی پشت به دیوار داده روی زمین نشسته بود... جوانه‌زنی... بچه‌اش را روی زانوهایش دراز کرده بود... مارال خورجین و برداشت... و پا بر زینه انداخت» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۳: ۳). شهری مرد، پیرزن، جوانه‌زن و بچه‌اش تنها برای توصیف فضا و مکان داستان آمده‌اند، نویسنده می‌تواند بدون لطمه دیدن عناصر داستان آن‌ها را حذف کند و جمله را آن‌جا که می‌گوید: «میان مردمی که به انتظار بودند

ایستاد» تمام کند. با توجه به نمونه زیر نیز می‌توان دریافت که اشخاص صحنه در واقع اجسامی از نوع انسانی هستند: «دو اتاق بزرگ سر به سر با نیمکت‌های بیخ دیوار و چند صندلی به دور دو ستون. انگار یک قهوه‌خانه منتها با دیوارهای لخت و چرک و عکس شاه جوان بر پیشانی دیوار مقابل در گوشه و کنار مردمی نشسته بودند که بی‌گمان زندانیان و کسانشان بودند. کپه کپه بچه‌ها و پیرزن‌ها، زن‌ها و مردها در هر کنجی دور هم بر زمین و بر نیمکت‌ها نشسته بودند» (همان. ج ۱: ۵) زن‌ها و مردها و بچه‌ها و پیرزن‌ها مانند نیمکت‌ها و عکس شاه جوان برای توصیف فضا و فضاسازی به کار رفته‌اند.

شخصیت‌های صحنه در کلیدر، کمتر از سیاهی لشکرها حضور دارند، نه سخن چندان می‌گویند و نه عمل چندان انجام می‌دهند و نه در معرفی شخصیت‌های داستان یا پیشبرد حوادث آن نقشی دارند. حضور آن‌ها تنها برای تکمیل عنصر توصیف است حذف آن‌ها شاید سبب ضعف عنصر توصیف فضای داستان شود این اشخاص اغلب بی‌نام هستند و توصیفی از ویژگی‌های ظاهری یا درونی آن‌ها نمی‌شود بهترین نمونه این گروه، در فضای ابتدایی داستان، زمانی که مارال به زندان می‌رود حضور دارند همان مردمی که در میدان شهر و یا در فضای زندان توصیف می‌شوند شخصیت‌های صحنه هستند.

شخصیت‌های اصلی، فرعی، سیاهی لشکر و صحنه انواع دیگری دارند که عبارتند از شخصیت‌های ایستا و پویا.

پ-۵) شخصیت‌های نوعی

شخصیت‌های نوعی «شخصیت با توجه به جنبه اجتماعی و واقعی آن به نمونه نوعی (تیپ) و نمونه فردی تقسیم می‌شود» (عبداللهیان، ۱۳۸۱: ۱۶). شخصیت نوعی «نشان‌دهنده خصوصیات گروه یا طبقه‌ای از مردم است که او را از دیگران متمایز

می‌کند» (میرصادقی، ۱۳۸۸: ۱۰۱). نویسنده برای خلق شخصیت نوعی، پیش نمونه‌ها را از محیط اطراف خود گرد می‌آورد و به کمک تخیل آن‌ها را بازآفرینی می‌کند. چند شخصیت نوعی در کلیدر وجود دارند که به خوبی خصلت‌های گروه خود را نشان می‌دهند، از آن رو که زمان داستان در دهه بیست در روستا جریان دارد برخی از شخصیت‌های نوعی آن متعلق به ادبیات روستا است، این شخصیت‌ها از طبقات مختلف نظام ارباب و رعیتی، یعنی: ارباب، روستاییان و ژاندارم‌ها انتخاب شده‌اند، باقلی بندار نماینده اربابان روستایی، و آلاجاقی نماینده اربابان رده‌بالا تر (اربابان شهری) هستند، تنها شخصیتی که ابتدا نوعی به نظر می‌رسد ولی بر خلاف عمل‌کرد گروه خود عمل می‌کند سرگرد فربخش است که با گل محمد همکاری و ویژگی‌های گروه ژاندارم‌ها و مامورین حکومتی را نقض می‌کند.

پ-۶) شخصیت‌های پویا و ایستا

شخصیت ایستا، شخصیتی است که حالات روحی، روانی یا ظاهری او تغییر نکند یا تحول مختصری داشته باشد. رمان عرصه حضور اشخاص پویاست چون برای تغییر و تحول به زمان طولانی‌تری نیاز دارند که در داستان کوتاه این فرصت به آن‌ها داده نمی‌شود. شیرو، نادعلی، ماه درویش، صوقی و زیور نمونه‌های بارز شخصیت پویا هستند؛ شخصیت‌های پویای کلیدر، در اثر واقعه‌ای ناگهانی و پیشامدی غیر منتظره متحول می‌شوند و بیشتر این تحولات جنبه منفی دارند و اشخاص را به ناکامی، ناامیدی، و گوشه‌نشینی و تنهایی سوق می‌دهند. در میان شخصیت‌های پویا، نادعلی بیش‌ترین تحول را دارد زیرا از موجودی سرکش و بی‌رحم به انسانی گوشه‌گیر و ضعیف و نیمه‌دیوانه تبدیل می‌شود. حتی از لحاظ مادی نیز ثروت خود را از دست داده و نیز روحیه شکنجه‌گر و خشن او به بی‌آزاری بدل می‌گردد.

شخصیت پویا در جریان داستان تغییر می‌کند حوادث بر او تاثیر گذاشته از او آدمی

دیگر می‌سازد. «اگر هویت درونی شخصیت‌ها تغییر نکند، یا شخصیت ارزش نداشته درباره اثر داستان بنویسیم یا نویسنده از حوادث طرح استفاده موثری نکرده است» (عبداللهیان، ۱۳۸۱: ۶۱) این تغییرات می‌تواند در ایدئولوژی، حالات روحی، روانی، رفتارها و عقاید شخصی رخ دهد، گاهی سطحی و زودگذر است گاهی تا پایان می‌ماند، گاهی مثبت و سازنده گاهی منفی و ویرانگر است، عامل تغییر شخصیت می‌تواند ضربه روحی، اتفاق غیر منتظره، حوادث بیرونی، آگاهی و خروج از جهل باشد، این تحول همیشه سیر صعودی ندارد و گاه سیر نزولی پیدا می‌کند. «شیر و» با سیر نزولی از زنی سرکش و قوی در اثر واکنش بیگ محمد، به موجودی ضعیف و گوشه‌گیر تبدیل می‌شود اما «زیور» از زنی حسود و منفور به زنی شجاع، فداکار و مقبول تحویل می‌یابد.

پ-۷) پروتوتیپ (منشأ شخصیت)

کنجکاوی درباره چگونگی خلق یک شخصیت خواننده را به این نکته رهنمون می‌سازد که وی نمونه واقعی داشته یا شباهت بسیار به شخصیت‌های اسطوره‌ای و داستانی دیگر دارد. «پروتوتیپ‌ها نمونه‌های اولیه نویسندگان در خلق شخصیت‌های داستانی بوده‌اند» یعنی برخی از شخصیت‌های داستان، یکی از مشاهیر یا منعکس کننده رفتار و زندگی یا یادآور وی بوده‌اند. از میان انواع پروتوتیپ‌هایی که در کتاب منشأ شخصیت در ادبیات داستانی (دقیقیان، ۱۳۷۱: ۵۷-۷۵) آمده سه نوع در رمان کلیدر یافت می‌شوند:

پ-۷-۱) پروتوتیپ‌های طبقاتی (شخصیت‌هایی با منشأ طبقاتی)

پروتوتیپ‌های طبقاتی، یک طبقه اجتماعی خاص را در دورانی خاص به تصویر می‌کشند و ویژگی‌های عمومی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و روانی گروه مورد نظر را

نشان می‌دهند (همان: ۱۳۷۱، ۱۰۳).

برخی از شخصیت‌های کلیدر از روی نمونه واقعیشان یعنی طبقات مختلف روستا آفریده شده‌اند. اصناف مختلف شغلی روستا، سطح زندگی طبقات مختلف اجتماع روستایی، آرزوها، شادی‌ها و غم‌هایشان را تصویر می‌کنند. ماهک و صبراو نمونه طبقه ایل‌نشین و خانواده پهلوان بلخی، نمونه رعیت‌های وابسته به ارباب، صنما، آتش، خاله سکینه و صمد گلخن تاب صاحبان مشاغل مستقل روستایی هستند، باقلی بندار که جزء شخصیت‌های اصلی است نیز طبقه اربابان روستایی را تصویر می‌کند.

پ-۷-۲) پروتوتیپ‌های برگرفته از زندگی خصوصی نویسنده

این نوع از پروتوتیپ‌ها در زندگی خصوصی نویسنده حضور داشته به ایده‌ای برای خلق شخصیت‌های داستانی بدل شده‌اند. دولت‌آبادی خود بیان می‌کند که اشخاصی مثل خان محمد، بیگ محمد، بی‌بی، جهن خان، قربان بلوچ، آلاجاقی و ملامعراج (که نام واقعی او ملا فرج است) همه از اهالی روستای محل تولد او یا روستاهای اطراف بوده‌اند؛ هر چند جزئیات شخصیت آن‌ها تحت تخیل نویسنده تفاوت یافته است. (دولت‌آبادی، ۱۳۸۶: ۲۷۴-۲۸۱) گل محمد فردی یاغی بوده که در سال ۱۳۲۲ به دست نظامیان کشته شده اما سال‌ها در ذهن مردم زنده مانده و دو بیتی‌هایی که برای او سروده شده بود بر سر زبان‌ها بوده است. (همان: ۲۷۶) نویسنده، مارال، شیرو، و زیور را در سوزنده دیده بوده است. (همان)

پ-۷-۳) پروتوتیپ‌های سیاسی

گاه نویسندگان جنبش‌های سیاسی، منشأ شخصیت‌های داستانی بوده‌اند و مستقیماً به شخصیت‌های داستانی تبدیل شده‌اند یا ویژگی‌ها، عقاید، دیدگاه‌های سیاسی یک چهره سیاسی را داشته‌اند که خواننده هنگام رویارویی با شخصیت داستانی به یاد چهره

سیاسی مورد نظر می‌افتد، ستار در کلیدر یادآور قهرمان ملی، ستار خان است هر دو از خطه آذربایجان و هم نام هستند.

نتیجه

حضور بیش از صد شخصیت در کلیدر آن را به نمونه خوبی برای مطالعه در شخصیت‌پردازی داستانی ایران تبدیل کرده است. در این رمان برای انواع شخصیت‌های داستانی می‌توان نمونه‌های گویایی پیدا کرد. این رمان طویل شامل داستان‌ها و حوادث بسیار است که تنها ماجرای گل محمدها داستان اصلی آن است. نویسنده برای پراخت شخصیت‌های داستانی بیشتر از روش مستقیم استفاده کرده است، تمامی شخصیت‌هایش از اشخاص اصلی تا سیاهی لشکرها دارای چهره هستند. رمان کلیدر از طولانی‌ترین رمان‌های فارسی است و در کنار موضوع و حادثه اصلی، سرشار از موضوعات و حوادث فرعی است، به همین جهت ممکن است شخصیتی که در داستان اصلی نقش فرعی دارد، در حوادث حاشیه‌ای نقش اصلی پیدا کند و همین موضوع تعیین انواع شخصیت را در رمان دشوار می‌سازد. در این رمان شخصیت‌های ایستا بیش از شخصیت‌های پویا هستند، شخصیت‌های پویا اغلب در اثر حادثه‌ای تغییر می‌کنند نه در اثر آگاهی و رشد فکری. شخصیت‌های فرعی این رمان، معرف طبقه اربابان و امنیه‌ها هستند و خصلت زورگویی و منفعت‌طلبی اربابان و ظلم و خشونت دارند و گاه برای کامل کردن پیرنگ داستان و پیوند با سایر شخصیت‌ها و فضا سازی و ملموس کردن صحنه‌ها و به تصویر کشیدن جامعه روستایی خلق می‌شوند. برخی از شخصیت‌ها مردان و زنانی‌اند که نویسنده در زندگی واقعی با آنان مواجه شده و با تخیل خود آمیخته و به چهره‌های داستانی تبدیل کرده است.

جدول شناسایی شخصیت‌ها

نوعی	ایستا	پویا	شخصیت‌های اصلی
بایقلی بندار	مارال، بلقیس، گل محمد، بیگ محمد، خان محمد، خان عمو، بایقلی بندار، ستار	شیرو، زیور، ماه درویش، نادعلی چارگوشلی	مارال، بلقیس، شیرو، زیور، گل محمد، بیگ محمد، خان محمد، خان عمو، بایقلی بندار، ستار، ماه درویش، نادعلی چارگوشلی
استوار علی اشکین، علی اکبر حاج پسند	کلمیشی، اصلان، شیدا، آلاچاقی، پهلوان بلخی، دلاور، موسی-قربان بلوچ، مدیار، فرهود، استوار علی اشکین، فربخش، قدیر، علی اکبر حاج پسند، جهن خان، لالا	عباسجان	کلمیشی، اصلان، شیدا، آلاچاقی، پهلوان بلخی، دلاور، موسی، قربان بلوچ، مدیار، فرهود، استوار علی اشکین، فربخش، قدیر، عباسجان، علی اکبر حاج پسند، جهن خان، لالا
شمل مشدی یاخوت، حبیب لاشخور، خان نایب-گریلی، چمنداری	تمامی سپاهی لشکرها درجه اول، شخصیت ایستا دارند	-	عبدوس، صبراو، نجف سنگردی، علی خاکی، قباد، غضنفر هاشم آبادی، حیدر، علی اکبر، آهنگر، نوروز بیگ، علی چخماق، سید شرضا، شمل مشدی، یاخوت-حبیب لاشخور، گریلی، چمنداری، خان نایب، سرهنگ بکتاش، پیرخالو، کربلایی خداداد، عمومندلو، مردافغان، زاغ عبدل، بازخان، صوقی، ماهک، نورجهان، سارا، صنما، خاله سکینه، ملک منصور، مگیلان، آتش، رعنا
-	تمامی سپاهی لشکرها درجه دوم شخصیت ایستا دارند	-	حاج حسین چارگوشلی، حاج سلطان خرد خرسفی، براتعلی رزاق، سالار رزاق، ملامعراج، وهب، سنبله، کاظم، طغرل، بوژدنی، استوار کمال جوینی، غزنه، بابا گلاب، سید تلفنچی، صمد گلخن تاب، دایی قدیر، بی بی، خدیج حاج پسند، گل اندام، محمد جمعه، گروه لوطی رخک
			شخصیت‌های فرعی
			سپاهی لشکرها درجه اول
			سپاهی لشکرها درجه دوم

جدول شناسایی شخصیت‌ها (ادامه)

نوعی	ایستا	پویا	شخصیت‌های صحنه
-	تمامی شخصیت‌های صحنه، ایستا هستند.	-	مهدی، دکتر افشار، نصرت، طاهر، گنگو، محمدرضا گل خانم، نبات غرشمال، سایر کولی‌های غرشمال، سمن، ماه سلطان، تاجعلی، غلامعلی، دختران و همسر و پدر زن پهلوان بلخی، عبدالحسین مورچه، خدامراد، مسلم، میرزا صمد، آقای سمرقندی، مراد، کدخداحسن زعفرانی، میرخان، میرعبدالله، حمل، خوجه، مرد زرگر، مرد گدا

منابع

۱. اسكارت كارد، اورسون. (۱۳۸۷). شخصیت‌پردازی و زاویه دید در داستان. ترجمه پریسا خسروی سامانی. تهران: رسش.
۲. براهنی، رضا. (۱۳۷۹). قصه‌نویسی. تهران: نگاه.
۳. دقیقیان، شیرین‌دخت. (۱۳۷۱). منشأ شخصیت در ادبیات داستانی. تهران: ناشر مؤلف.
۴. دولت‌آبادی، محمود. (۱۳۸۷). کلیدر. ۱۰ مجلد. تهران: فرهنگ معاصر.
۵. _____ (۱۳۸۶). ما نیز مردمی هستیم. تهران: پارسی.
۶. سناپور، حسین. (۱۳۸۳). ده جستار داستان‌نویسی. تهران: چشمه.
۷. شهراد، کتابون. (۱۳۸۲). رمان درخت هزار ریشه. ترجمه آذین حسین‌زاده. تهران: معین و انجمن ایران‌شناسی فرانسه.
۸. عبداللهیان، حمید. (۱۳۸۱). شخصیت و شخصیت‌پردازی در داستان معاصر. تهران: نشر آن.
۹. کوندرا، میلان. (۱۳۸۷). بار هستی. ترجمه پرویز همایون‌پور. تهران: قطره.
۱۰. میرصادقی، جمال. (۱۳۸۸). عناصر داستان. تهران: علمی.
۱۱. میرعابدینی، حسن. (۱۳۸۳). صد سال داستان‌نویسی ایران. تهران: چشمه.
۱۲. هانیبول و دیگران. (۱۳۸۳). مدرنیسم و پسامدرنیسم. گزینش و ترجمه حسین پاینده. تهران: روزگار.
۱۳. یونسی، ابراهیم. (۱۳۸۶). هنر داستان‌نویسی. تهران: نگاه.

